



پدر

پدر به معنای **مردی** است که دیگری از **نطفه‌ی او**- از طریق **شرعی** یا **وطی به شبهه**- به وجود آید یا صاحب **شیر** را گویند. از این عنوان در بسیاری از ابواب سخن رفته است، نظیر باب‌های **طهارت، صلاة، زکات، خمس، صوم، حج، جهاد، تجارت** و

فهرست مندرجات

- ۱ - پدر در اصطلاح فقها
- ۲ - پدر نسبی
- ۳ - پدر رضاعی
- ۴ - انواع احکام پدر
- ۵ - ولایت پدر
 - ۵.۱ - در ازدواج
 - ۵.۲ - در طلاق
 - ۵.۳ - در مال
 - ۵.۴ - در دعاوی
 - ۵.۵ - در اجرای حد و تعزیر
 - ۵.۶ - در قصاص
- ۶ - شرایط ولایت
- ۷ - برداشت از مال فرزند
- ۸ - محرمیت
- ۹ - حقوق و امتیازات
- ۱۰ - واجبات فرزند بر پدر
- ۱۱ - مستحبات فرزند بر پدر
- ۱۲ - محرمات فرزند بر پدر
- ۱۳ - مکروهات فرزند بر پدر
- ۱۴ - میباحات فرزند بر پدر
- ۱۵ - شهادت و حکم پدر
- ۱۶ - دخول در عاقله
- ۱۷ - پانویس
- ۱۸ - منبع

پدر در اصطلاح فقها

عنوان پدر در اصطلاح فقها به دوگونه‌ی **نسبی** و **رضاعی** تقسیم می‌شود.

پدر نسبی

پدر نسبی- که به آن صاحب نطفه گفته می‌شود- عبارت است از؛ کسی که انسانی دیگر، از طریق معتبر شرعی همچون **ازدواج دائم** یا **موقت**، **ملک** یا **تحلیل** و یا از طریق **آمیزش** به شبهه، از نطفه‌ی او تکون یافته باشد.
←← بنا براین به مردی که دیگری از طریق نا **مشروع** مانند **زنا** از نطفه‌ی او به وجود آمده است شرعاً پدر گفته نمی‌شود؛ هر چند برحسب **لغت** و **عرف** به وی پدر می‌گویند. [۱]

پدر رضاعی

پدر رضاعی که صاحب شیر نیز نامیده می‌شود- عبارت است از؛ مردی که کودک از **پستان همسر** او شیر خورده باشد، به شرط آنکه شیر از آن خود مرد باشد.

انواع احکام پدر

بر عنوان پدر- به جهات مختلف- **احکام** گوناگونی مترتب است.
جهت اول: برخی از آنها بین هر دو نوع پدر (نسبی و رضاعی) مشترک است. بعضی مختص یکی از آن دو است.
جهت دوم: برخی از احکام نیز بر پدر و **جد** پدری و برخی بر خصوص یکی از آن دو مترتب است.
جهت سوم: از سوی دیگر، پاره‌ای از احکام، اختصاص به پدر **مسلمان** دارد و پاره‌ای دیگر، مطلق است.
جهت چهارم: بخشی از احکام، هم پدر را در برمی‌گیرد و هم **مادر** را، ولی بخشی دیگر از جهت **عروض** برخی عناوین همچون **ولی** و **معیل** تنها به پدر، تعلق

می‌گیرد.
در ذیل به مهم‌ترین احکام مترتب بر عنوان پدر، اشاره می‌شود.

ولایت پدر

ولایت بر فرزند، برای پدر نسبی و جدّ پدری در مواردی ثابت است. برخی از این موارد در ذیل مورد اشاره قرار می‌گیرد.

← در ازدواج

(۱) پدر و جدّ پدری بر فرزند نابالغ و نیز **فرزند بالغ دیوانه**، در امر ازدواج، ولایت دارند. در **ثبوت** این ولایت نسبت به فرزندى که بعد از **بلوغ**، دیوانه شده [۲] و نیز بر **دوشیزه‌ی عاقل بالغ** در امر ازدواج، اختلاف است. [۳] [۴] [۵]
(۲) پدر بر **دختر بیوه** ی خود، ولایت ندارد.

← در طلاق

بنابر **قول مشهور**، ولیّ **مجنون** می‌تواند **زن** او را در صورتی که بعد از بلوغ، گرفتار جنون دائمی (**جنون اطلاقى**) شده باشد طلاق دهد؛ [۶] لیکن ولیّ **کودک** بر **طلاق زن** او ولایت ندارد. [۷]

← در مال

پدر و جدّ پدری بر مال فرزند نابالغ و نیز دیوانه ولایت دارند. [۸] و با رعایت **مصلحت** یا عدم **مفسده**- بنا بر اختلاف- برای فرزند می‌توانند- با مثل خرید و فروش، **اجاره** دادن، **مضاربه** یا **رهن** در آن **تصرف** کنند. [۹] [۱۰] [۱۱] چنان‌که می‌توانند از جانب وی **اخذ** به **شفعه** نمایند [۱۲] و نیز **قبض** آنان در مثل **هبه** [۱۳] و **وقف** [۱۴] به منزله‌ی قبض کودک است.

← در دعاوی

ولیّ می‌تواند از جانب **مولی علیه** نزد **قاضی**، اقامه‌ی **دعوا** نماید. [۱۵]

← در اجرای حد و تعزیر

کسی که فرزند نابالغ دیگری را **قذف** کرده و به عنوان مثال، **نسبت زنا** به او داده است، **استحقاق کیفر تعزیر** دارد. پدر وی در چنین موردی بر **استیفای مجازات** تعزیر از طرف فرزند نابالغش، ولایت دارد و نیز در فرضی که به نفع فرزند **صغیر**، **حد** ک بر کسی ثابت شده است مانند آنکه مال او را **دزد** یده باشند، پدر می‌تواند آن را استیفا نماید، [۱۶] لیکن در عدم ولایت پدر بر **عفو مجرم** یا **ثبوت ولایت** در صورت وجود **مصلحت مولی علیه** در عفو، اختلاف است. [۱۷] [۱۸] [۱۹]

← در قصاص

اگر ولیّ **مقتول**، صغیر یا دیوانه باشد آیا پدر و جدّ پدری ولیّ- در فرض وجود **مصلحت** برای مولی علیه- می‌توانند قاتل را قصاص کنند یا استیفای **حقّ قصاص** تا زمان بلوغ کودک یا عاقل شدن دیوانه به تأخیر می‌افتد؟ مسئله محلّ اختلاف است. [۲۰]

شرایط ولایت

(۱) **اسلام**
(۲) **بلوغ**
(۳) **عقل** و عدم **سفاهت** در تصرفات مالی از شرایط **ثبوت ولایت** برای پدر است.
(۴) و (۵) در **اشتراط** و عدم **اشتراط عدالت** در ولیّ [۲۱] [۲۲] و نیز در اینکه تصرف ولیّ در اموال مولی علیه، **مشروط** به وجود نفع و **مصلحت** برای مولی علیه است یا صرف عدم **مفسده** و نداشتن **زبان**، **کفایت** می‌کند، اختلاف است. [۲۳] [۲۴] [۲۵] [۲۶]

برداشت از مال فرزند

(۱) مشهور میان فقها عدم **جواز** برداشت پدر از مال فرزند- اعم از صغیر و **کبیر**- بدون **اذن** او است؛ مگر آنکه به جهت **فقر** پدر و تمکّن فرزند، پدر **واجب النفقه** ی او باشد. در این صورت با خودداری فرزند از دادن نفقه، پدر می‌تواند به مقدار نیاز از مال او بردارد. [۲۷] [۲۸] [۲۹]
(۲) نظر مشهور، عدم **جواز** برداشت از مال فرزند برای به جا آوردن **فريضه‌ی حج** در صورت فقر پدر است؛ [۳۰] [۳۱] هرچند برخی، آن را **جایز**، بلکه **واجب** دانسته‌اند. [۳۲] [۳۳] [۳۴]
(۳) خوردن پدر از منزل فرزند در حدّ **متعارف** در فرض عدم **علم** به **کراهت** وی، جایز است. [۳۵]

محرمیت

پدر- اعم از نسبی و رضاعی- **محرم** دخترش می‌باشد؛ از این‌رو، **خلوت** با وی و نیز **نگاه کردن** و **لمس بدن** او بدون **شهووت**، جایز است و بر دختر، **جز عورت**، پوشاندن بدن خود از پدر، واجب نیست.

حقوق و امتیازات

(۱) **احترام** پدر بر فرزند، واجب و هر گونه **اهانت** به او **حرام** است. [۳۶]

۲) پدر در اقامه‌ی نماز میت بر فرزندش اولویت دارد. [۳۷]

۳) گریبان چاک کردن فرزند، در مرگ پدر جایز است. [۳۸]

۴) قضا ی نماز و روزه‌ی میت- بنا بر قول مشهور- بر پسر بزرگ‌تر، واجب است. [۳۹]

۵) در صورت فقر پدر و نمکن فرزند، نفقه‌ی پدر بر فرزند واجب است. [۴۰] و فرزند نمی‌تواند زکات مالش را به پدر بدهد. [۴۱]

۶) پدر نسبی، نسبت به پسر، پس از سپری شدن دوران شیرخوارگی و- بنا بر مشهور- نسبت به دختر، بعد از هفت سالگی حق حضانت دارد. [۴۲]

۷) پدری که برده است چنانچه به سببی از اسباب، به ملک فرزند خویش درآید، به طور فوری آزاد می‌گردد. [۴۳] [۴۴]

۸) پذیرش وصیت پدر بر فرزند، در صورت درخواست پدر، به قول شیخ صدوق، واجب است، [۴۵] هر چند دیدگاه مشهور مخالف آن است. [۴۶]

۹) پدر و فرزند از یکدیگر ارث می‌برند و جزء طبقه اول از طبقات ارث به شمار می‌آیند. ارث پدر- در صورت وجود فرزند برای میت- یک ششم است.

۱۰) بر پدری که فرزند نسبی خود را قذف کرده حدّ قذف، جاری نمی‌گردد بلکه تعزیر می‌شود. [۴۷] همچنین اگر مال فرزندش را دزدیده باشد. [۴۸]

۱۱) پدری که فرزند نسبی خود را کشته، قصاص نمی‌شود؛ هر چند کفاره و دیه و نیز تعزیر بر عهده‌اش ثابت است. [۴۹] در این صورت از فرزند، ارث نمی‌برد. [۵۰]

۱۲) در انعقاد نذر فرزند با نهی پدر و نیز جواز برهم زدن آن توسط پدر بعد از انعقاد، همچنین توقّف انعقاد نذر بر اذن پدر، اختلاف است. [۵۱] [۵۲] [۵۳] [۵۴]

۱۳) قسم فرزند با نهی پدر- جز در جایی که مورد قسم، انجام دادن واجب یا ترک حرامی باشد- منعقد نمی‌گردد. چنان‌که در صورت انعقاد، پدر می‌تواند آن را برهم بزند که در نتیجه، قسم لغو و بی‌اثر خواهد شد. در این صورت، اگر فرزند قسمش را بشکند و خلاف آن عمل کند، کفاره‌ای بر عهده‌ی او نخواهد بود؛ لیکن در توقّف صحت قسم و انعقاد آن بر اذن پدر، اختلاف است. [۵۵] [۵۶]

۱۴) در اینکه روزه‌ی مستحب فرزند، بدون اذن پدر، مکروه است یا حرام و باطل، اختلاف است. [۵۷] [۵۸]

۱۵) پدر می‌تواند فرزند خود را از جهاد- در صورت واجب عینی نبودن جهاد بر او- منع کند.

واجبات فرزند بر پدر

۱) نفقه‌ی فرزند و نوه در صورت فقر ایشان [۵۹] [۶۰] و نیز اخراج زکات فطره‌ی فرزندان که نان‌خور پدر به شمار می‌روند بر پدر واجب است. [۶۱]

۲) اخراج خمس گنج و معدن متعلق به کودک و دیوانه و نیز آنچه از راه غواصی به دست می‌آورند، بر ولیّ (پدر) آن دو است. [۶۲]

۳) ادب آموختن به فرزند و آماده ساختن وی جهت اطاعت و بندگی پیش از رسیدن او به سنّ بلوغ بر پدر- از آن جهت که ولیّ اوست- واجب است. [۶۳]

مستحبات فرزند بر پدر

۱) پس از ولادت نوزاد، اموری همچون گفتن اذان در گوش راست، اقامه در گوش چپ، ختنه و عقیقه بر پدر، مستحب است.

۲) پدری که به عنوان ولیّ، با مال فرزند صغیرش تجارت کرده، مستحب است زکات آن را بپردازد. [۶۴] این حکم (استحباب اخراج زکات) نسبت به غلات (گندم، جو، خرما و کشمش) و انعام (شتر، گاو و گوسفند) کودک نیز بنا بر قول مشهور، جاری است. [۶۵] [۶۶]

محرمات فرزند بر پدر

۱) ازدواج با دختر- اعم از نسبی و رضاعی- و نیز دختر دختر، دختر پسر و همین‌طور هر چه پایین‌تر رود. [۶۷] [۶۸]

۲) زن پسر (عروس) مطلقاً و کنیز پسر به شرط اینکه پسر با او آمیزش کرده باشد. [۶۹]

۳) وطی کنیز پسر، بدون حصول عقد نکاح، ملکیت ویا تحلیل. [۷۰]

مکروهات فرزند بر پدر

موارد ذیل بر پدر، مکروه است:

۱) نام‌گذاری فرزند به برخی نام‌ها مانند حکم، خالد، حارث و ضرار.

۲) قرار دادن کنیه‌ی ابوالقاسم برای فرزندی که نامش محمد است. [۷۱]

۳) برتری دادن بعضی از فرزندان بر بعضی دیگر در عطا. [۷۲]

۴) در بعضی روایات از عهده‌دار شدن پدر، نسبت به دفن فرزند خود و نهادن وی در قبر، نهی گشته که حمل بر کراهت شده است. [۷۳]

مباحات فرزند بر پدر

۱) بنا بر مشهور، پدر می‌تواند از فرزند، ربا بگیرد.

۲) ورود پدر به محلّ خلوت پسر و عروسش بدون اجازه جایز است. بعضی جواز ورود را به صورت ایمن بودن پدر از نگاه به آنچه که نگاه کردن به آن جایز نیست (مانند عورت)، مشروط کرده‌اند. [۷۴]

۳) بنا بر گفته‌ی بعضی، پدر می‌تواند بدون اذن حاکم شرع، بر فرزند خویش، حد جاری کند. [۷۵]

شهادت و حکم پدر

۱) گواهی پدر، له یا علیه فرزند، صحیح و پذیرفته است همچنین حکم پدر، در صورتی که حاکم باشد له یا علیه فرزند خود، نافذ است. مگر در مورد فرزند صغیر، که به عنوان ولیّ وی، شهادتش به نفع او پذیرفته نمی‌شود. همچنین- بنا بر تصریح بعضی- اگر پدر، حاکم باشد، حکم او به نفع فرزند صغیر، پذیرفته نیست.

۲) شهادت فرزند به نفع پدر، صحیح است؛ لیکن به قول مشهور، شهادت او علیه پدر، پذیرفته نیست. [۷۶] [۷۷] [۷۸]

دخول در عاقله

در دخول و عدم دخول پدران و پسران در عاقله اختلاف است. [۷۹]

پانویس

۱. ↑ جواهر الکلام ج۲۹، ص ۲۴۳-۲۴۴.

۲. ↑ جواهر الکلام ج۲۹، ص ۱۷۳-۱۸۷.

۳. ↑ جواهر الکلام ج۲۹، ص ۱۷۴-۱۸۳.

٤. ↑ جواهر الكلام ج٢٩، ص ١٨٦.
٥. ↑ مستمسك العروة ج١٤، ص ٢٣٩-٢٤٣.
٦. ↑ جواهر الكلام ج٢٢، ص ٩-٦.
٧. ↑ جواهر الكلام ج٢٢، ص ٥.
٨. ↑ جواهر الكلام ج ٢٦، ص ١٠١.
٩. ↑ جواهر الكلام ج ٢٢، ص ٣٧٢.
١٠. ↑ جواهر الكلام ج ٢٢، ص ٢٢٢.
١١. ↑ جواهر الكلام ج٢٥، ص ١٥٩-١٦٠.
١٢. ↑ جواهر الكلام ج ٢٧، ص ٢٩٠.
١٣. ↑ جواهر الكلام ج ٢٨، ص ١٧٤-١٧٥.
١٤. ↑ جواهر الكلام ج ٢٨، ص ٦٤.
١٥. ↑ كشف النام ج ١٠، ص ٨٦.
١٦. ↑ كشف النام ج ١٠، ص ٥٢٥.
١٧. ↑ قواعد الاحكام ج٢، ص ٥٤٦.
١٨. ↑ ارشاد الأذهان ج٢، ص ٢١٢.
١٩. ↑ جامع المقاصد ج٥، ص ١٨٧.
٢٠. ↑ جواهر الكلام ج٤٢، ص ٣٠٣.
٢١. ↑ ايضاح القوائد ج٢، ص ٦٢٨.
٢٢. ↑ جواهر الكلام ج٢٢، ص ٢٢٢.
٢٣. ↑ المبسوط ج٢، ص ٢٠٠.
٢٤. ↑ تذكرة الفقهاء (ق) ج٢، ص ٨٠.
٢٥. ↑ كتاب المكاسب ج٢، ص ٥٤٠.
٢٦. ↑ منهاج الصالحين (خونى) ج٢، ص ٢١.
٢٧. ↑ الحدائق الناضرة ج١٨، ص ٢٧٩.
٢٨. ↑ مفتاح الكرامة ج٨، ص ٢٢٦-٢٢٧.
٢٩. ↑ جواهر الكلام ج١٧، ص ٢٧٦.
٣٠. ↑ جواهر الكلام ج١٧، ص ٢٧٥.
٣١. ↑ مدارك الاحكام ج٧، ص ٥٢.
٣٢. ↑ النهاية ص ٣٦٠.
٣٣. ↑ يأخذ النهاية ص ٢٠٤.
٣٤. ↑ الخلاف ج٢، ص ٢٥٠.
٣٥. ↑ جواهر الكلام ج٢٦، ص ٤٠٦.
٣٦. ↑ جواهر الكلام ج ٢١، ص ٢٤.
٣٧. ↑ جواهر الكلام ج١٢، ص ١٠.
٣٨. ↑ جواهر الكلام ج٤، ص ٢٦٧.
٣٩. ↑ جواهر الكلام ج١٧، ص ٣٥-٤٥.
٤٠. ↑ جواهر الكلام ج٣١، ص ٣٦٦-٣٧٤.
٤١. ↑ جواهر الكلام ج١٥، ص ٣٩٥.
٤٢. ↑ جواهر الكلام ج٣١، ص ٢٨٤-٢٩٢.
٤٣. ↑ شرائع الإسلام ج٢، ص ٦٦٧.
٤٤. ↑ جواهر الكلام ج٢٤، ص ١٨٥.
٤٥. ↑ من لا يحضره الفقيه ج٤، ص ١٩٥.
٤٦. ↑ جواهر الكلام ج٢٨، ص ٤١٥-٤١٦.
٤٧. ↑ شرائع الإسلام ج٤، ص ٩٤٦.
٤٨. ↑ شرائع الإسلام ج٤، ص ٩٥٢.
٤٩. ↑ جواهر الكلام ج٢٢، ص ١٦٩.
٥٠. ↑ جواهر الكلام ج٢٢، ص ٤٤٩.
٥١. ↑ جواهر الكلام ج٢٥، ص ٢٦١-٢٦٢.
٥٢. ↑ تحرير الوسيلة ج١، ص ٢٨٨.
٥٣. ↑ تحرير الوسيلة ج٢، ص ١١٧.
٥٤. ↑ منهاج الصالحين (خونى) ج٢، ص ٣١٨.
٥٥. ↑ تحرير الوسيلة ج٢، ص ١١٤.
٥٦. ↑ مهذب الاحكام ج٢٢، ص ٢٥٧-٢٥٨.
٥٧. ↑ الحدائق الناضرة ج١٢، ص ٢٠٣.
٥٨. ↑ مستند الشيعة ج١٠، ص ٥٠٣.
٥٩. ↑ جواهر الكلام ج٣١، ص ٢٦٦.
٦٠. ↑ جواهر الكلام ج٣١، ص ٣٧١.
٦١. ↑ جواهر الكلام ج١٥، ص ٤٩٤.
٦٢. ↑ جواهر الكلام ج١٦، ص ٧٨.
٦٣. ↑ الفتاوى الواضحة (صدر) ج١، ص ١٢٦.
٦٤. ↑ جواهر الكلام ج١٥، ص ١٥.
٦٥. ↑ جواهر الكلام ج١٥، ص ٢٦-٤٢.
٦٦. ↑ المهذب البارع ج١، ص ٥٠٢.
٦٧. ↑ جواهر الكلام ج٢٩، ص ٢٢٨.
٦٨. ↑ جواهر الكلام ج٢٩، ص ٣٠٩.
٦٩. ↑ شرائع الإسلام ج٢، ص ٥١٤.
٧٠. ↑ شرائع الإسلام ج٢، ص ٥١٤.
٧١. ↑ شرائع الإسلام ج٢، ص ٥٦٥.
٧٢. ↑ جواهر الكلام ج٢٨، ص ١٨٠.
٧٣. ↑ جواهر الكلام ج٤، ص ٢٨٥-٢٨٦.
٧٤. ↑ العروة الوثقى (وحواشى) ج٢، ص ٨٠٥.
٧٥. ↑ جواهر الكلام ج٢١، ص ٢٨٨.
٧٦. ↑ جواهر الكلام ج٢٠، ص ٧١-٧٢.
٧٧. ↑ جواهر الكلام ج٤١، ص ٧٤.
٧٨. ↑ مبانى تكملة المنهاج ج١، ص ٩٥-٩٧.
٧٩. ↑ جواهر الكلام ج٤٢، ص ٤٢٠.

فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام؛ ج ۲، ص ۲۴۲ - ۲۴۸.

رده‌های این صفحه : [فقه](#) | [قصاص](#) | [نکاح](#)